**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030627**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت این بود که چند مسلک در باب دلالت امر بر وجوب، یک مسلک مسلک این بود که وضعا امر دال بر وجوب هست. مرحوم آخوند این مسلک را انتخاب کرده و به نظر ما می‌رسید که همین مسلک هم صحیح است، در مورد مادۀ امر فعلا صحبت نکنیم.

مسلک دیگر این هست که امر اصلا، یعنی وجوب و استحباب فارق ثبوتی و تشریعی ندارند، فارقشان در حکم عقل است که مسلک مرحوم نایینی بود و مرحوم آقای خویی هم آن را دنبال کردند که عرض کردیم مسلک ناتمامی است.

مسلک دیگر مسلکی هست که وجوب را به مقدمات حکمت و اطلاق مستند می‌سازد. که ما عرض کردیم این مسلک اینکه مقتضای در مقام بیان بودن متکلم این هست که طلب طلب الزامی باشد و به جمیع تقاریبه خلاف ادراک وجدانی ماست، توضیحاتش در جلسۀ قبل گذشت، بعد در تقریب‌های مختلفی که این مسلک را داشت صحبت می‌کردیم. آقای شهید چهار تقریب ذکر می‌کنند که ما سه تقریبش را مورد بحث قرار خواهیم داد. تقریب سوم که در کلام آقای شهیدی وارد شده از مرحوم حاج آقا مرتضی حائری نقل می‌کنند، با این عبارت که مقتضی اطلاق خطاب الامر وجود البعث الکاشف عن الارادة الفعلیة فی جمیع الحالات و منها حالة مزاحمته مستحب او مکروه آخر و مقتضی ذلک هو الوجود.

در جایی که دو تا تکلیف با همدیگر مزاحمت کنند نوعا اگر یکی‌شان اهم از دیگری باشد آن اهم فعلی می‌شود و آن مهم از فعلیت می‌افتد و ارادۀ فعلیۀ شارع مطابق با آن تکلیف اعم شکل می‌گیرد. مرحوم آقای حائری می‌فرماید که امری که به یک شیء تعلق می‌گیرد اطلاقش این است که حتی در ظرف مزاحمت ارادۀ فعلیۀ مولی در ظرف مزاحمت با مستحب یا مکروه، یعنی اگر من بخواهم این را انجام بدهم باید در کنارش یک مستحبی را ترک کنم و یک مکروهی را انجام بدهم. اطلاق اقتضا می‌کند شما این را انجام بدهید ولو انجامش به ترک مستحب و انجام مکروه باشد و این لازمه‌اش این هست، اینجوری تقریب می‌کنند. آقای شهیدی پاسخی دادند خیلی من نفهمیدم که این پاسخ، یعنی یک ادامه‌ای دادند جوابش درست پاسخ آقای شهیدی را من متوجه نشدم. ولی اصل بحث این است که اصلا آیا امر ظهور در ارادۀ فعلیه حتی به ملاحظۀ ظرف تزاحم دارد یا ندارد. حاج آقا این مطلب را اشاره می‌کردند که تکالیف ناظر به فرض تزاحم نیستند، می‌فرمودند اگر تکالیف را بگوییم ناظر به فرض تزاحم هستند معنایش این است که ظهور تمام تکالیف این هست که من اهم واجبات هستم. این معنایش این است می‌گوید که ولو تزاحم پیدا کردید با واجب دیگر من را بیاور، آن را رها کن من را بیاور، آن معنایش اهم بودن است دیگر. وقتی شارع می‌گوید صلِّ اگر معنایش این است که ولو اینجا تکلیفی به روزه هم وجود دارد تکلیف روزه را رها کن من را بیاور یعنی من امر، اگر صُم می‌گوید اگر اطلاقش اقتضا می‌کند که ولو در ظرف تزاحم هم او را رها کند او را بیاورد، معنای ارادۀ فعلیه این است دیگر، این لازمه‌اش اهم بودن تمام واجبات هست. ما وجدانا می‌فهمیم که هیچ وقت ظهور امر چنین نیست حالا قطع نظر از اینکه به هر حال اگر هم ظهور امر این باشد، با این دلیل ظهور هست. شهید صدر در بحث تزاحم کأنّ ظهور اولیه را پذیرفته بعد می‌گوید به حکم عقل این باید ظهور مقید بشود به نحوی تقییدش کنیم، مبنای ایشان در باب تزاحم این هست که عدم اتیان بواجب اهم لا یقل عنه اهمیة مقید لبی هست در همۀ تکالیف. این مقید لبی بودن به خاطر این هست کأنّ اصل اطلاق اوّلیۀ اوامر را اطلاق بدوی اوامر و ظهور بدوی اوامر را در ناظر بودن به فرد تزاحم پذیرفته بعد می‌گوید عقل وقتی می‌بیند که نمی‌شود که هر دو تکلیف اراده‌اش فعلی باشد آن اهم را مقدم بدارد لازمه‌اش یک همچین تقییدی است. ولی حاج آقا می‌فرمایند از اوّل اصلا اوامر همچین ظهور اطلاقی ندارند، تا آن بحث‌ها پیش بیاید. ما البته در بحث تزاحم این مطلب را دنبال می‌کردیم که این مطلبی که حاج آقا می‌فرمایند کاملا درست است که اوامر ظهور در اینکه بعث فعلی ولو در ظرف تزاحم و به ملاحظۀ مزاحم داشته باشد این ظهور ندارد. حاج آقا می‌فرماید اصلا ناظر به ظرف تزاحم نیست ظهور بدوی، ما عرض می‌کردیم نه ناظر به ظرف تزاحم هم هست ولی فعلیت ندارد یعنی ناظر به اینکه حتی در این ظرف می‌خواهد بگوید که این تکلیف را بیاور تکلیف دیگر را نیاور، نه ناظر به این نیست اقتضاء، به نحو اقتضائی و شأنی است که ما از اینجا می‌خواستیم نتیجه بگیریم که اصل ملاک را می‌شود از امر نتیجه گرفت. این تفاوتی که ما تصورمان این بود با مبنایی که حاج آقا داشتند در همین بود حاج آقا می‌فرمودند که ملاک‌دار بودن تکالیف در ظرف تزاحم از خود امر استفاده نمی‌شود چون امر ناظر به ظرف تزاحم نیست. امر بعث لو لا المزاحم را می‌کند، لو لا التزاحم را می‌کند اما حالا در ظرف تزاحم چه باید کرد و اینها ما ناظر به این نیستیم که ما عرض می‌کردیم نه ناظر به ظرف تزاحم هست ولی اراده‌اش فعلی نیست، یعنی بعث فعلی نیست بعث شأنی و اقتضائی دارد. حالا توضیح مفصلش در جای خودش. این بیان مرحوم حاج آقا مرتضی حائری مبتنی بر این هست که اصل نظارت تکالیف به ارادۀ فعلیه در جمیع حالات که یکی از حالات حالت مزاحمت هست را بپذیریم. ما گفتیم نه حاج آقا اصلا نظارت به ظرف مزاحمت را نپذیرفتند ما نظارت به ظرف مسامحت به نحوی که ارادۀ فعلیه را ازش بشود کشف کرد آن را، هر دوی این عرض ما و فرمایش حاج آقا اینها نفی می‌کند فرمایش آقای حائری و اثبات مطلب را نمی‌کند. این هم مبنای سوم.

مبنای چهارم مبنایی هست که آقای شهیدی خودشان پذیرفتند، من حالا عبارت آقای شهیدی را بخوانم ایشان می‌گوید ما هو الصحیح من انه حیث یشتمل لفظ الامر علی ابراز الارادة بفعل الغیر فمقتضی الظهور

«ما هو الصحیح من انه حیث یشتمل لفظ الأمر علی إبراز الإرادة بفعل الغیر فمقتضی الظهور الانصرافی خاصة فیما اذا صدر خطاب الأمر من المولی ان هذه الإرادة لاتنفک عن الفعل کما ان الإرادة التکوینیة لاتنفكّ عن الفعل، فکأن عضلات العبد مما تتحرک بإرادة المولی وتکون تابعة لها، وانما الفرق بینهما فی تخلل اختیار العبد وارادته فیما اذا تعلقت ارادة المولی بصدور الفعل عنه باختیاره، ولذا تسمّی بالإرادة التشریعیة، و یجری نظیر هذا البیان بلحاظ دلالة خطاب الأمر علی البعث و الطلب، حیث یقال ان الظاهر الانصرافی من البعث الی فعل هو البعث الذی لاینفک عن الانبعاث نحو ذلک الفعل، کما ان البعث التکوینی لاینفک عن الانبعاث.»

ایشان اینجوری تعبیر کرده، این تحلیلی که ایشان کرده به نظر می‌رسد تحلیل ناتمامی است، اوّلا اصلا اصل آن مبنا را که امر دال بر اراده است و ارادۀ غیر است و این بحث‌ها را عرض کردیم که آن نقطۀ اصلی که امر وجوبی را از امر استحبابی جدا می‌کند بحث دلالت بر اراده نیست، اینکه شارع مقدس محبت نسبت به ملزم بودن عبد داشته باشد یا محبت نسبت به ملزم بودن عبد نداشته باشد، اصلا آن اراده‌ای که به معنای شوق اکید مستتبع تحریک عضلات را اینجا پایش را نباید این وسط بیاوریم، این یک نکته. حالا از آن بحث‌ها بگذریم اینکه ارادۀ تکوینیه از تحقق مراد منفک نمی‌شود این چه ملازمه‌ای دارد که اطلاق ارادۀ تشریعیه هم عدم انفکاک مراد را به دنبال می‌آورد، این چه چیزی دارد؟ چه نکته‌ای هست که حتما باید ارادۀ تشریعیه شبیه ارادۀ تکوینیه باشد؟ و به تعبیر دیگر ارادۀ تکوینیه اصلا دو قسم ندارد، علت عدم انفکاکش از مراد این است که ارادۀ تکوینیه شوق اکیدی هست که به آن مرحله رسیده که تحریک عضلات را به دنبال می‌آورد. ولی ارادۀ تشریعیه فرض این است که دو قسم دارد، ارادۀ تشریعیه که دو قسم دارد ارادۀ تشریعیۀ ناشی از مصلحت لزومیه و ارادۀ تشریعۀ ناشی از مصلحت غیر لزومیه دو قسم از اقسام ارادۀ تشریعیه هستند. اینکه بگوییم حتما باید آن قسمی باشد که ارادۀ تشریعیه ناشی از مصلحت لزومیه چه جهتی دارد؟ کی گفته اینها باید با همدیگر مقایسه بشوند؟ اصلا این چه وجهی دارد؟ متأسفانه یک سری برهان‌هایی که اصل این برهان در کلام مرحوم نایینی وارد شده و نفس ادعایش را ایشان فرموده بعد رسوبات این بیانات در کلمات آقایان دیگر سرایت کرده مثلا آقای نایینی تعبیر می‌کند الممتنع تشریعا کالممتنع تکوینا، هیچ برهانی هم اقامه نمی‌کند همین به عنوان یک قانون، الممتنع تشریعا کالممتنع تکوینا. چرا؟ هیچ دلیلی هم برایش اقامه نمی‌کند. این هم همین است حالا اینکه الارادة التشریعیة کالارادة التکوینیة، به چه دلیل؟ کی گفته مثل هم هستند؟ به خصوص یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن این است که شما اینجا مکلف را یعنی آن شخص مخاطبی که تکلیف به او می‌شود را چرا مطیع فرض می‌کنید؟ آن مکلف ممکن است مطیع باشد ممکن است عاصی باشد، در مورد مطیع تکلیف به جهت مطیع بودن او اقتضاءً از تحقق آن مأمور به جدا نیست، ولی خب تکلیف که فقط به مطیع‌ها نیست، در تکلیف نخوابیده که من به شخص مطیع دارم تکلیف می‌کنم، شخص عاصی هم هست، خطابی که به شخص عاصی می‌شود به خصوص در موردی که من می‌دانم آن طرف عاصی است، و خطاب هم به جهت اتمام حجت است، امر می‌کنم با علم به عاصی بودن طرف برای اینکه اتمام حجت کنم. اینجاها این فرقی بین امری که به مطیع می‌شود با امری که به من یعلم أنه سیعصی این وجود ندارد. در اینجا دیگر چطور، چرا اصلا مدار را بر امر به مطیع در نظر گرفتید؟ وجهی به نظر نمی‌رسد که اینجا بعث را نسبت به مطیع مدار فهم اطلاق به‌طور کلی قرار داد.

**شاگرد:** یعنی می‌فرمایید وقتی که آمر علم به عصیان دارد این غرضش از امر اتمام حجت هم که باشد بعث هست و اتمام حجت

**استاد:** بله بعث که هست، امر هست الزام هست بعث هم هست. بعث هست، یعنی طرف را الزام می‌کند و همین الزام هست که حجت هست برای مولی بر علیه عاصی، می‌گوید من بعث کردم تو از بعث من منبعث نشدی، باید منبعث می‌شدی، عقلت که حکم می‌کرد به لزوم. من الزام کردم تو الزام من را نپذیرفتی. این است که من هیچ یک بیان قابل توجهی نمی‌بینم در این کلام آقای شهیدی صرف به نظر می‌رسد ادعاست در اینجا. عمدۀ قضیه عرض کردم یک مبنای چهارمی اینجا وجود دارد آن مبنای چهارم مبنایی هست که مرحوم آقای حاج شیخ دارند، ایشان قائل هستند که امر دال بر وجوب هست عند الاطلاق ولی نه به جهت مقدمات حکمت، خود اطلاق را دال وضعی دیگر بر وجوب دانسته‌اند. حالا این دال وضعی ممکن است ایشان وضع تعینی قائل باشد نه وضع تعیینی، الزام ندارد که حتما وضع را وضع تعیینی بگیریم. من عرض کردم علت اصلی که آقای حاج شیخ این بیان را دنبال کردند به نظر می‌رسد که کثرت استعمال امر در موارد استحباب هست به خصوص در احادیث صادره از ائمۀ معصومین علیهم السلام که مرحوم صاحب معالم را به این واداشته که ظهور امر در وجوب را در احادیث صادره از ائمه انکار کند. می‌گوید این کثرت استعمال منشأ شده که دیگر ظهور امر از بین برود. آقای حائری به نظرم می‌رسد که این مطلب را کأنّ برایش روشن بوده که، یعنی کثرت استعمال دارد ولی خواسته به یک جوری هم بپذیرد که اگر قرینه‌ای بر استحباب نباشد امر دلالت وضعیه داشته بر وجوب، دلالت وضعیه بر وجوب را بپذیرد از آن طرف با کثرت استعمال امر در استحباب هم مشکلی نداشته باشد، اینجوری تصور می‌کنم. به نظر می‌رسد که اگر، حالا صرفنظر از بحث‌های اینکه اصلا کلام مرحوم آقای حاج شیخ مراد چی است؟ که عرض کردم که دو جور تصویر اینجا هست، یک جور این هست که ما بگوییم که امر مجرد از قرینه این یک وضع ثانویه دارد بر وجوب، یکی اینکه تجرد از قرینه این وضع ثانویه بر وجوب ایجاد کرده، نفس تجرد نه امر مجرد. اگر امر مجرد از قرینه را ما بگوییم که دال بر وجوب هست یک مشکلی دارد آن این است که معنای این مطلب این هست که در مورد امر مجرد از قرینه دو تا وضع وجود دارد، چون امر مجرد از قرینه از یک طرف امر است مصداقی از مصادیق کلی امر است، از یک طرف امر مجرد از قرینه است، اینجور نیست که آن وضع اوّلیه‌ای که امر دارد آن وضع از بین رفته باشد و مهجور شده باشد، امر مجرد از قرینه باید مشترک لفظی باشد، دیگر این مشترک لفظی ازش وجوب شما نمی‌توانید استفاده کنید چون به اعتبار اینکه امر است باید ظهور در وجوب داشته باشد به اعتبار اینکه امر مجرد از قرینه هست باید ظهور در، ظهور در مطلق امر داشته باشد ظهور در وجوب نداشته باشد چون مطلق است دیگر، ولی امر مجرد از قرینه باشد باید ظهور در خصوص وجوب داشته باشد. بنابراین اگر شما مرادتان این هست که امر مجرد از قرینه وضع شده بر وجوب آن مطلب شما را حل نمی‌کند. این است که علی القاعده اگر بخواهیم یک تقریبی بکنیم که ایشان بخواهد به آن تقریب باشد بگوییم تجرد از قرینه دال بر حد وجوبی‌اش است، امر دال بر مطلق طلب است، تجرد از قرینه دال بر آن حدش است مثل فرض کنید عالم، عالم دال بر جامع عالم فاسق و عالم عادل است، عالم عادل که می‌گوییم آن قید عادل بودن که به عالم اضافه می‌شود آن حد می‌زند اینها با هم تنافی ندارند، از یک طرف آن موردی که مورد کلام ما هست عالم هست، از یک طرف عادل هست، عالم بودن معنای جامعی‌اش را از کلمۀ عالم می‌فهمیم، عادل بودنش را از عادل، در اینجا هم امر دال بر مطلق طلب هست، تجرد از قرینۀ استحباب هم دال بر حد وجوبی‌اش هست مثلا بفرمایید ناشی شدن از مصلحت لزومی این طلب ما ناشی از مصلحت لزومی هست به وسیلۀ تجرید از قرینه فهمیده می‌شود. و اینکه آیا واقعا یک همچین وضع اینکه سکوت را ما دال بر یک مطلبی بگیریم تجرید که یک امر عدمی هست طرف علقه را این امر عدمی بگیریم، این امر عدمی یک علقه‌ای ایجاد بشود، حالا شاید بین مبانی مختلف چیز هم فرق کند که ما در حقیقت وضع چگونه بخواهیم وضع را تحلیل بکنیم مختلف باشد، شاید مثلا آن بحث متفاوت باشد بین چیزهای مختلفی، علی ای تقدیر اینکه واقعا در باب وضع تجرد از قرینه خودش یک دال وضعی باشد آیا یک امر متعارف هست خیلی روشن نیست این کلامی که مرحوم آقای حاج شیخ اینجا مطرح می‌کنند که اصلا ثبوتا یک امر عرفی است، اشکال عقلی ندارد، نمی‌خواهیم اشکال عقلی بکنیم ولی شاید اصلا چندان عقلایی نباشد. البته یک نکته‌ای را عرض بکنم اینجا آن نکته این است که ما عرض کردیم به نظر می‌رسد که اصل آن چیزی که مرحوم آقای حاج شیخ را به این سمت کشیده کثرت استعمال امر در استحباب است، این کثرت استعمال امر در استحباب در مورد صیغۀ امر است، در مورد مادۀ امر جایی که اَمَرَ به کار می‌رود آن استعمال در استحبابش خیلی شایع نیست. تک و توک ممکن است در استحباب استعمال شده باشد آن هم استحباب مؤکد، به اعتبار مؤکد بودنش کأنّ واجب است. نه امر استعمال مستعمل فیه‌اش مادۀ امر وجوب است، البته این را قبلا اشاره کردیم که گاهی اوقات این وجوب وجوب شرعی نیست وجوب شرطی است یا وجوب اخلاقی است آن توضیحاتش را قبلا اشاره کردیم، ولی در اینکه امر دال بر آن وجوب هست و استعمالش در استحباب ولو بتعولٍ کم است، ولو بتعولٍ با قرینه استعمالش در استحباب شایع نیست که ما آن بیانات ایشان را، یعنی اگر هم بیانات ایشان صحیح هم باشد در مورد صیغۀ امر است باید ملتزم بشویم، البته این نکته را هم عرض بکنم نوعا آقایان این بحث را در صیغۀ امر آوردند، بعد آقای صدر بحث را در مادۀ امر آورده گفته صیغۀ امر هم مثل مادۀ امر است ولی آقایان معمولا بحث را در صیغۀ امر آوردند آنجا مثلا ذیلش گفتند مادۀ امر هم مثل صیغۀ امر است، در مادۀ امر بحث را، به نظر می‌رسد اگر هم مبنای مرحوم آقای حاج شیخ را بتوانیم تصویر کنیم و بپذیریم آن در مورد مادۀ امر ملزمی نداریم ما بپذیریم به نظر می‌رسد که مادۀ امر در اینکه دلالت وضعیه بر وجوب دارد به نظر متبادر از کلمۀ امر کلیدواژۀ امر وجوب هست نیازی به پذیرش این مطلب نداریم. در مورد صیغۀ امر باید این بحث را آنجا بیشتر بهش بپردازیم. حالا من در مورد صیغۀ امر یک سری نکات جدیدی وجود دارد بعدا در موردش که مراجعه می‌کنم اگر احیانا در فرمایشات آقای اراکی فرصت نکردم مطالعه کنم نکته‌ای در تبیین مبنای مرحوم آقای حاج شیخ در اینکه تجرد دال وضعی دیگر هست بر وجوب و حد وجوبی طلب آنجا نکتۀ قابل توجهی بود آنجا عرض خواهیم کرد.

**شاگرد:** مادۀ امر در فرض از صورت اشتراک لفظی قائل شده

**استاد:** نه الا آن امر امور آن را کار نداریم، مادۀ امر مراد مادۀ امری هست که به معنای طلب است آن خارج از بحث ماست، جایی که امر آمر مُر، آمرک و ان تفعل کذا، امری که جنبۀ طلبی درش هست. اصلا آن امر اشتقاقی نیست یعنی فعل ازش گرفته نمی‌شود اشتقاق به معنای اینکه جمع و اینها مرادم نیست، ولی به هر حال آن فعل ازش مشتق نمی‌شود، مراد ما از امر امری هست که ازش اسم فاعل و اسم مفعول و فعل مختلف اشتقاق می‌شود آن امر مراد ما هست. آقای شهیدی اینجا یک بحثی را مطرح کرده به نظرم رسید که ما این بحث را مطرح کنیم خوب است که این مبانی چند گانه‌ای که حالا آقای شهید چهار تا مبنا ذکر کردند ولی ما پنج مبنا ذکر کردیم در دلالت امر بر وجوب، ثمرات فقهیۀ این اقوال مختلف را ایشان دنبال کردند. ما قبلا به یکی از این ثمرات اشاره کردیم و در موردش یک مقداری توضیحات دادیم که بحث تأثیر این مبانی در سیاق در جایی که امر که دو سه تا از این ثمراتی که آقای شهیدی ذکر کردند مربوط به سیاق است، ما قبلا آن را ذکر کردیم حالا شاید یک مقداری دوباره هم در مورد سیاق صحبت کنیم. ولی آقای شهیدی ده تا ثمرات ذکر می‌کنند اینها را ملاحظه بفرمایید بحث خوبی است که این ثمرات آیا صحیح هست یا صحیح نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد